

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

رهنمون حشمت الله دولتشاهی
کتاب گلهای راهنمایی جلد دوم

بررسی درباره تالم

نحوه تالم فرق می کند

تألمی که در یک فرد بشر به وجود می آید، یک امر قاطع عمومی نیست. مثلاً فردی نوعی تألم نسبت به فرزندش که سرش ضربه ای خورده یا از این دنیا تحول یافته، در خود احساس می نماید. اما اگر شما به وسیله خوردن ادویه مخصوص میلیونها از میکروبهای مفید بدن خود را از بین بردید، هیچ احساسی نسبت به آنها نمی کنید و نمی دانید چه بر سر آنها و اولادان آنها می آید. در چند لحظه با خوردن داروی مضر و نابهنگام از قبیل مخدر یا مسکری که بدون تجویز پزشک مصرف شود یا انجام یک عمل ساده میلیونها از آنها را از بین می برید، بدون این که بدانید چه غوغایی ایجاد کرده و چه به روزشان آورده اید. همین طور است، حال بشر در وقتی که بلایی مثل یک زلزله بزرگ به او نازل می شود یا به وسیله جنگی که خود افروخته با یک بمب هیدروژنی پانصد هزار نفر را از بین می برد. خود بشر ممکن است از این وضع اظهار الم کند، ولی کره زمین و تشکیلات مافوق آن هیچ اظهار المی نمی کنند، همان طور که وقتی شما میلیونها از میکروبهای مفید بدن خود را از بین بردید، هیچ عزاداری برای آنها نکردید و هیچ کاری انجام ندادید. پس چرا از اینکه یک بلای آسمانی عده ای را از بین می برد، گله می کنید؟ چیزی که عوض دارد گله ندارد.

راستی فکر کنید

یک خار که به دست شما رود، آه و ناله می کنید که چرا دستتان متالم شد. اما اگر یک میلیون گلبول و یاخته را کشتید، هیچ عزادار برای آنها نیستید و حتی خبر هم ندارید، در حالیکه آنها هم مثل شما جان دارند و در عالم حقیقت، بزرگ و کوچک مطرح نیست. مقامات بالاتر از بشر یعنی کره زمین و کهکشانها و عالم مافوق هم نسبت به بشر چنین است و آنها هم برای خود و به موقعیت خود الم هایی دارند.

الم کل از الم اجزا

بدیهی است که کل از الم افراد کاملاً مبرا نیست، بلکه او هم در عالم خود تأثرهایی دارد. چنان که وقتی تعداد زیادی از گلبولهای مفید بدن انسان کم گردد، در انسان حالت غم و ناراحتی و ضعف و فشار اعصاب ایجاد می گردد. سرش، پایش، کمرش درد می کند، تب دارد، بدنش سست است و حالش بجا نیست. خود را گرفته و ناراحت می بیند، ولی منشا آن را نمی داند و از آن آگاه نیست، لذا با خود می گوید: «نمی دانم مرا چه می شود، قلبم گرفته، حال ندارم، حوصله ندارم». این گونه حالات مربوط به موجودات درونی است که از بین رفته اند. اما اگر ویتامینها و دواهای مناسب بخورد و جبران کمبود بکند، آنگاه غم او زوده می گردد، خوشحال می شود و فرح و شادی خاصی به او دست می دهد.

یک نکته بزرگ

ممکن است در فکر برخی اشخاص که آشنا به نظام کامل عالم و متوجه به مشیت حق تعالی در اداره جهان هستی نیستند، اندیشه های خاصی پیدا شود که وجود سوانح و بلایا مانند زلزله و طوفان که عده ای از موجودات زنده را از بین می برد، لازم نیست و چه فایده دارد که زندگی های برقرار و آماده ای که در مسیر رشد و پیشرفت خود هستند و عمر خویش را طی می نمایند با یک بلا قطع گردد و از بین برود.

جواب اینست که این امور که اتفاق می افتند، خارج از مشیت الهی و نظم عالم نیست، بلکه کاملاً مطابق با آن است و هر امری که اتفاق می افتد، صد در صد بر طبق نقشه عالم صورت می گیرد و اما در موضوع این بلایا باید دانست که این امر طبق یک قاعده کلی، انجام می شود که مثل سایر قواعد عالم بر مدار نظم و ترتیب خاص دور می زند. این قاعده را پیراستن یا پیرایش به منظور ترقی باید

نامید. یکی از مظاهر این قاعده، عملی است که آرایشگر با موهای شما می کند. مقداری از آنها را می زند و می برد یا بهتر بگویم مثل باغبانی است که درختان را در پاییز هرس می کند، یعنی شاخ و برگهای زیادی آنها را می زند یا گلها را می پیراید و قسمتهای زیادی آنها را قطع می کند و این عمل که در ظاهر از بین برنده قسمتی از نیروی حیاتی آن درخت یا آن گل است، سبب می گردد که در فصل بهار درخت با قدرت و قوت بیشتری برگ و میوه بدهد و گلهای آن بزرگ تر و شاداب تر باشند. در تمام امور عالم این قاعده حکم فرما است. در مورد از بین بردن گلبولهای بدن و عدم تأثیر کافی بشر نسبت به این کار، نکته دیگر هم به فکر می آید: ما به طور کلی می دانیم، گلبولهای بدنمان چه می کنند، ولی واقف به فرد فرد آنها نیستیم که به خود آنها و اولاد و خانواده شان چه می رسد. همین طور است سلسله مراتب عالم خلقت، زیرا همیشه جزء تابع کل است و قاعده های آنها یکی است.

مقدر چیست؟

کل عالم یعنی نورالانوار که جامع همه مخلوقات است، چون جامع است، تألمی ندارد و برای اوالمی نیست. این است که داد و فریاد و دردها و استغاثه مخلوق که همگی برای حکمت معین و فایده معین است، بایستی باشد. این امر با مقدر و سرنوشت توأم است. هر کاری که باید صورت پذیرد، انجام خواهد شد و تخلف ندارد، هر اندازه خدا خدا کنند فایده ندارد. مقدر باید انجام گیرد.

دانا و علیم

این امر مخالف با دانایی و علم خداوندی نیست. چون جزء تابع کل است، گلبول هم در عالم خویش دانا است. اگر این مطالب روشن شود و فکر خود را درست دقیق نمایید، می بینید چه دریایی است.

سیر تکاملی فکر

در نظر آورید آن آفتاب پرستانی را که در بیابان و جنگل به آفتاب تعظیم می کردند و در مقابل آن التماس و استغاثه می نمودند. در آن موقع آنها می پنداشتند که با این اعمال، آفتاب در حقشان مدارا می کند. حالا می فهمید که آن استغاثه ها و دهل زدنها و اعمال، هیچ تأثیر در آفتاب ندارد و مقدر آفتاب آن بوده که طلوع و غروب کند. گیرم هزار سال دعا کند که آفتاب غروب ننماید، تأثیری نخواهد داشت. امروزه هم بشر باید بداند که مقدر و سرنوشت انجام می شود و دعا اگر مخالف سرنوشت باشد، یعنی با سرنوشت توارد پیدا نکند، اثری در رفع آن ندارد.

وقتی موجودات بدن زیاد می شوند

گلبولهای بدن انسان وقتی زیادتر از اندازه لازم شد، با دارو و هر ترتیبی که بتوانند، آن را کسر می کنند. زیرا بدن ظرفیت تحمل آنها را ندارد. اینها خوراک می خواهند، زندگی می خواهند و اضافه شدن آنها باعث زحمت است. لذا باید تعدادشان متعادل شود، بر حسب مقدر یزدانی افرادی به نام دکتر معین شده اند که این گلبولهای زائد را رفع می کنند. یا اینکه بدون توجه و آگاهی انسان، مرضی در بدن او پیدا می شود که خود به خود گلبولهای زائد را از بین می برد و بدن را سالم می سازد.

همین امر در کره زمین وجود دارد

کره زمین هم همین حال را دارد. اگر موجودات آن بیش از ظرفیت لازم شد ترتیبی پیش می آید که تعدادشان تعدیل گردد. مثلاً زلزله، سیل، صاعقه، آتشفشان، امراض مسری و جدید انواع و اقسام اتفاق می افتد یا اینکه خودشان به دست خود جنگ می افروزند و بمب اتمی می سازند که میلیون میلیون از افراد خودشان را از بین می برند و خود واقف نیستند که چه می کنند و این کار را در راه انجام مقاصد عالمی می نمایند.

وضع در عالم بزرگ

همین طور است در عالم لایتناهی و این قاعده در همه جا حکم فرما است و به وسائلی که منظم و مرتب حساب شده است موجودات در همه جای عالم تبدیل می گردد. قانون آکل و ماکول هم که شرح مفصلی دارد و اگر بیان شود ده کتاب گنجایش آن را ندارد، بخشی از همین قاعده است. البته چیزی از بین نمی رود، اشیا حول و تحویل می شوند و به شکل دیگری در می آیند.

شباهت قواعد عالم

شباهت بسیاری بین عالم لایتناهی و بدن انسان وجود دارد. خودشناسی خیلی مهم است. این که گفته اند: خود را بشناس تا خدا را بشناسی، سخن بسیار مهمی است و مطلبی نیست که سرسری بگویند و بگذرند. به انسان تفکر اعطا شده تا به این امور بیندیشد و حقایق را بفهمد. به این ترتیب وحدت عالم هستی هم بدون چون و چرا ثابت می شود.

نگرانی مردمان برای رسیدن به تقدیر است

نگرانی اشخاصی که به چیزی نمی رسند، برای چیست؟ برای حاضر کردن قوای بدن و برای این است که به تقدیر خود برسند. اصولاً نگرانی و آسودگی در ید قدرت بشر نیست. به طور خودکار و بلا اراده می آید و می رود. قاعده کلی سرنوشت این است که هر چه پیش آید، تقدیر است. نگرانی هم تقدیر است.

فلسفه اساسی سختیها

در حقیقت اینها برای اصلاح و تربیت بشر است و انواع گرفتاریها که در زندگی پیش می آیند، به این منظور است. اگر سختی و فشار نباشد، بشر خیلی بی ترتیب و گستاخ می شود و سر اطاعت فرود نمی آورد. کلیه سختیهایی که در دنیا پیش می آیند، چه گرفتاریهای فردی در زندگی اشخاص و چه گرفتاریهای عمومی مثل جنگ و اختراعات مخرب و بلایا مثل سیل و زلزله و آتشفشان و غیره برای اصلاح و خیر بشر است (البته تنها فلسفه آن این نیست، فلسفه های بسیار دیگر هم دارد، ولی از لحاظ زندگی بشر مهمترین فلسفه اش این است که گفته شد). یزدان نسبت به بشر مهربان است و نمی خواهد بندگانش به زحمت و سختی دچار شوند. در رساله اول پطرس رسول فصل دوم آیه ۲۰ و ۲۱ می گوید: اگر نیکوکار بوده، زحمت بکشید و صبر کنید، این نزد خدا ثوابست، زیرا که برای همین خوانده شده اید، چون که مسیح نیز برای ما عذاب کشید و شما را نمونه گذاشت تا در اثر قدمهای وی رفتار نمایید.

فلسفه اصلاح

فلسفه هر فشار و زحمتی به خاطر اصلاح و درست کردن است. اصل مجازات که در عالم مقرر شده به خاطر همین یعنی برای درست کردن می باشد. البته برای کسی که اصلاح می شود، فشار و ناراحتی دارد ولی مقصود بالاخره اصلاح است، مثل کوزه گری که ده کوزه خوب درست می کند، ولی یکی از آنها کج می شود. فشار می آورد، آن را اذیت می کند تا درست و اصلاحش نماید. اگر خیلی خراب باشد، گل آن را دوباره خمیر می کند تا از آن کوزه بهتری درست نماید. این قاعده شامل همه مصنوعات طبیعی و مصنوعی می باشد.

دامنه اصلاح

این کار که به منظور اصلاح است، آنقدر دامنه اش وسیع است که هر چه گفته شود باز مطلب ناتمام می ماند. فرض کنید به اندازه تمام عالم و ستارگان در این باره بفهمید، باز کم است. پس ببینید بشر چقدر کوچک است و دانش تا چه مقدار وسعت دارد که هر چه سطح فکر و معلومات بالا می رود، باز می بیند از کاروان دانش عقب است و بسیاری چیزها مانده که بفهمد. هر چه دانش وسیع شود دانشمندان می بینند که دامنه معلوماتشان ناقص است و به پایان واقعی نمی رسند و ما اوتیم من العلم الاقلیلا (بنی اسرائیل ۸۷)

توضیح و تذکر

در اینجا لازم است مطلبی تذکر داده شود که دانش بشر در هر زمان متناسب با همان زمان است و نسبت به زمانی که در آن است عقب نیست، کما اینکه در عهد حجر مخترع حربیه سنگی در دوره خود بسیار مهم و ارزنده بود و امروز هم مخترع موشکی که به ماه می رود نسبت به این زمان بسیار با ارزش است. اما دانش بشر در هر زمان نسبت به دانشی که در زمانهای بعد حاصل می شود، ناچیز است و هیچ وقت نمی تواند با کاروان آینده دانش مقایسه شود. چنان که حربیه عهد حجر را نمی توان با سلاحهای اتمی امروز مقایسه نمود، هر چند در زمان خود نهایت اهمیت را داشته است. به علاوه نسبت به منبع عظیم و لایتناهی دانش عالم که همه دانشها از آنجا سرچشمه می گیرند، دانش بشر بسیار ناچیز و غیر قابل ملاحظه است.

بررسی درباره لذت

حقیقت لذت و رنج

اگر درست فکر کنیم، حقیقت لذت و رنج یکی است یا اصلاً حقیقتی ندارد. می توان گفت اصلاً لذتی در بین نیست و می توان گفت همه اش لذت است. زندگی مرکب است از سختی در پی سختی در میان این سختیهای پی در پی سختی کمتر را در مقابل سختیهای بزرگ، لذت نام می گذارند یا لذت کمتر را نسبت به لذت بزرگتر، سختی می نامند. در مقام مقایسه است که این نامگذاریها انجام گردیده است.

معنی لذت

لذت به چه معنی است؟ حالتی از روح و جسم است که در آن سرور ایجاد می شود. بسیار خوب، اما این حالت در اثر چه چیز پدید می آید و مقدمات تشکیل آن چیست؟ انگیزه آن کدام است و چه امری سبب ایجاد آن می گردد؟ لذت اصولاً به معنی بهره برداری از مقدماتی است که در اثر رنج و کوشش و زحمت و محنت فراهم شده است. نتیجه گیری از این مقدمات را لذت می نامند. مثلاً زحمت می کشیم و مقدماتی فراهم می کنیم و مواد خام تهیه می نماییم. پولهایی که با زحمت و رنج تهیه شده در راه آماده ساختن غذایی خرج می کنیم، سپس مواد خام را آماده می سازیم، پاک می کنیم، پوست می کنیم، می شویم و بعد آن را میبیزیم، تمام این کارها با زحمت و رنج فراهم می شود.

مرارت در تهیه غذا

ولو اینکه زحمتی که برای تهیه پول کشیده شده و در ازای آن مواد خام و سوخت و وسائل پختن و تهیه فراهم گردیده، به حساب نیاید، همین عمل حاضر نمودن و پختن غذا چند ساعت طول می کشد تا ما در مدت یک ربع یا نیم ساعت، حاصل این همه زحمت را بخوریم و لذت ببریم.

خوردن هم رنج است

هرگاه دقیقتر شویم، روشنیهای دیگر در فهم این حقیقت در می یابیم. هر لقمه ای که به دهان می گذاریم، مدتی آرواره فعالیت می کند و باز و بسته می شود، دندانها روی هم می آیند. زبان به کار و کوشش می افتد تا غذا را نرم و آماده سازد و سپس وقتی وارد معده شد، همان کوشش از طرف معده و سپس روده ها صورت می پذیرد تا شیره غذا وارد بدن انسان شود. همه این امور انرژی و کوشش هستند و هر عملی که صرف انرژی باشد، مستلزم زحمت و رنج است. پس در خوردن هم که انسان آن را عین لذت و خود لذت می شمارد، تازه رنج هست و تا رنج جویدن و خرد کردن و آمیخته نمودن با بزاق و سایر اعمال بضع و مضغ و غیره نباشد، لذت غذا درک نمی گردد. رنج و زحمت منحصر به این مقدمات نیست. زحمتهای دیگری هم هستند که مقدمه لذت را فراهم می نمایند، مثلاً گرسنگی خود، رنج است. تا سلولهای انسان احساس کمبود و نیاز به غذا نکنند و حس گرسنگی را در بدن اشاعه ندهند و انسان گرسنه نشود و زحمت و رنج گرسنگی را نکشد، از خوردن غذا احساس لذت نخواهد کرد.

شخص سیر از غذا لذت نمی برد

آیا هیچ دیده اید که انسان سیری که اشتها ندارد و معده اش از غذا انباشته و بدنش نیازمند به غذا نیست، از غذا لذت برد؟ پس بسیاری رنجها که از لحاظ مقدار و طول مدت، چندین برابر لذت غذا خوردن هستند، لازم می باشد تا انسان دقایقی چند لذت را احساس نماید.

لذت در شهوت

همه امور عالم این طور است. در عشق و شهوت هم همین قاعده جاری است. تا شخص مدتی دنبال آن نباشد و احساس احتیاج نکند و محرومیت نکشد، از عمل جنسی لذت نمی برد. شخصی که با کمال آسانی هزاران نفر در دسترس او هست و به آسانی می تواند این کار را انجام دهد، چندان لذتی از غریزه جنسی نمی برد.

سختیهای جنسی

یک پسر پانزده ساله مدتها از لحاظ شهوانی و نداشتن همسر عذاب می کشد و وقتی به زفاف می رسد، آن را لذت می شمرد. در حالی که همان خود سختیهای دیگری داشته و دارد. البته لذت وصل داشته، ولی چه رنجهایی برای تهیه وسایل و مقدمات زناشویی، تهیه هزینه آن با مرارت، تحمل گرفتاریهای بعدی و جبران مخارجی که شده، قبول مسئولیت زندگی و کشیدن بار سنگین حیات و صدها گرفتاری دیگر متحمل شده است. همه اینها در مقابل چند دقیقه لذت. آیا این چنین نیست؟

شب نشینی

یک شب نشینی به همراه دوستان نسبت به شبهای قبل که نظیر آن نبوده، لذت به شمار می رود. اما خود این شب نشینی گذشته از زحماتی که برای تهیه آن کشیده، عذابهایی از نظر خوابیدن و صرف قوای بدنی و مقید بودن در لباس رسمی و انواع ناراحتیهای دیگر دارد، لذت آن کوتاه و عذاب آن به صورتهای دیگر است. در واقع مانند آن مثلی است که در مورد شیرۀ گل در مقاله دیگری گفته شده است. چون شیرۀ تحول یافته در مقابل حالتی که قبلاً داشته لذت است، ولی در همان عالم هم سختیهای از نوع دیگر دارد که مختارید اسم آن را لذت یا رنج بگذارید.

سرما و گرما

سرما برای بشر سخت است و پشت بند آن گرما می آید، آن را لذت و راحت می انگارد، غافل از اینکه گرما هم رنجی از نوع دیگر دارد و چیزی نمی گذرد که فریادش از آن بلند می شود که عرق کردم، مردم، بیچاره شدم. پس سرما و گرما هر دو سخت است ولی فرم سختیهای آنها فرق دارد، هر دو از لحاظ سختی یکسان هستند، ولی شکل آن تفاوت می کند، همه چیز این طور است.

لذت در وحدت

یک نکته بسیار بزرگ

اینک وقت آن فرا رسیده که نکته بسیار مهمی بیان کنم که بیش از پیش وحدت عالم را به ثبوت رساند. هر فردی از افراد این عالم و هر موجودی از موجودات جهان هستی و هر تنی از این مخلوق که بشر نام دارد، در زندگی خود رنج می برد و زحمت می کشد تا لذت دیگران را فراهم نماید.

کوشش همگان برای لذت همگان

کرۀ زمین می گردد و انواع حرکات را به جا می آورد. خورشید با یک انرژی غیر قابل توصیف دائماً در عالم نور و حرارت پخش می کند. ستارگان با قدرت یزدانی اشعه در فضا می پراکنند و همه مخلوقات و موجودات با سختی و مرارت و وظیفه انجام می دهند تا زندگی و سعادت و لذت دیگران را فراهم نمایند. دیگران هم زحمت می کشند و می کوشند تا مایۀ خوشی و لذت افراد دیگر شوند و همین عمل سلسله مراتب و به طور خودکار و اتوماتیک و بدون این که واقف باشند در جهان هستی در جریان است. «ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند»

بشر هم چنین است

یک باغبان درخت می کارد و رنج و زحمت می کشد و سالیان چند در گرما و سرما آن را توجه می کند و از مایۀ هستی و جان خود در راه آن مصرف می نماید تا از آن ثمری حاصل گردد و دیگران آن را بخورند و لذت برند یا گلهایی می پرورد که مایۀ سرور و حظ بصر مخلوق خدا می شود. یک آشپز با مرارت غذایی می پزد و زحمت و رنج می کشد تا آن را آماده کند، ولی غذا اکثراً برای دیگران است و نصیب دیگر کسان می شود. یک بنا و یک کارگر در مقابل آفتاب عرق می ریزند و در مقابل سرما می لرزند و خانه می سازند. لذت این خانه را اشخاص دیگر می برند. یک نجار روزهای متمادی بر سر یک مبل یا یک میز رنج می برد و آن را آماده می سازد تا اشخاص دیگر از آن بهره برند. درست است که همه در مقابل زحمت خود پول می گیرند ولی آن مزد در مقابل این زحمات بسیار ناچیز و کم ارزش است.

انوشیروان و پیر مرد باغبان

گویند روزی خسرو انوشیروان به بوستانی گذر می کرد. پیرمردی فرتوت را دید که درخت می کاشت. نزد او رفت و گفت: «ای پیرمرد، می دانی که این درخت که می کاری تا چند سال دیگر ثمر نخواهد داد و تو را فرصت بهره گیری از میوه آن نخواهد بود، پس این چه زحمت است که بر خود روا می داری؟» پیرمرد سر برداشت و پس از برگزاری رسم ادب گفت: «خسروا، می دانم ولی این قاعده عالم است. دیگران کاشتند و ما خوردیم. ما هم می کاریم تا دیگران بخورند».

تفکر کنیم

چرا این افراد بشر، این مخلوقات این طور زحمت می کشند تا به دیگران سود رسانند؟ چرا آن آشپز چندین ساعت رنج می برد تا بعداً اشخاص دیگری چند دقیقه از دست پخت او متلذذ شوند؟ این امور همه نشان می دهند که عالم وحدت است. مسئله لذت و رابطه زحمات و لذتها و کار مخلوقات با یکدیگر مستحکم و درست و صحیح و غیر قابل انفکاک است و همه بهم پیوند دارند. همین امر می رساند، عمل باغبان که نتیجه اش را شاید نسل بعد از او می برند به سایر افراد متصل می باشد. چه دلیلی بهتر از این برای وحدت عالم باید گفت؟

تکرار لذت مکررات است و لذت نیست

تکرار لذت

اصولاً لذت وقتی تکرار شود، جنبه لذت بخشی خود را از دست می دهد. فرانسویان می گویند: بسیاری لذت، لذت نیست. دیده ایم اشخاصی را که همه نوع وسائل لذت در اختیار آنها وجود دارد و هر چه اراده کنند فوری برایشان آماده می شود و مردم محروم و کم بهره فکر می کنند اینان خوشبخت ترین و مرفه ترین افراد روی زمین هستند، در حالیکه دیده شده که در اثر تکرار لذت و آمادگی و وسائل، حالت ابتدالی از زندگی در آنها هویدا است که حیات را در نظرشان بی مزه، بی حاصل و بی رنگ جلوه می دهد و آنقدر در دید زندگی بی تفاوت می شوند که برخی از آنها دست به خودکشی می زنند.

درد دل یک شخص مرفه

دوستی می گفت من خود کسی را دیدم که همه وسایل زندگی را داشت، هیچ اشکال و مشکلی در زندگی او دیده نمی شد و همه خیال می کردند که خوشبخت ترین افراد اجتماع است. اما روزی در مقابل پرسش این که چرا مغموم و گرفته است، گفت: «آیا این هم زندگی می شود؟ آخر من هیچ مشکلی در پیش ندارم که حل کنم. هیچ مسئله ای ندارم که با دنبال کردن و چاره سازی در راه آن مشغول شوم، و قتم همچنان بیهوده به هدر می رود. هر چه می خواهم حاضر است، لذا هر چه هست ارزش خود را در نظر من از دست داده. زندگی در مقابل من کاملاً بیرنگ و بی حاصل شده و به قدری ناراحت و پریشانم که صبح نمی دانم برای چه از خواب بر می خیزم و شب چون تلاش و کوششی که حاصل کار و زحمت و دوندگی و حل امور باشد در ضمن روز انجام ن داده ام، آن کوفتگی و خستگی شیرینی که انسان را به خواب خوش می کشاند، در خود حس نمی کنم. این است که مدتی از شب بیدار و دچار افکار سیاهم. راستی پریشانم و به هر کسی درد دل می کنم و این حقیقت را می گویم، مسئله را متوجه نمی شوند و مرا ملامت می کنند و می گویند تو که همه چیز داری و هر چه بخواهی برایت فراهم می شود، دیگر تو را چه غمی است؟ آنها چون خودشان محرومیت هایی دارند که آن را در زندگی من حل شده می بینند، فکر می کنند همانطور که خودشان آرزوی آن را دارند من هم به خاطر رسیدن به آن خوشبختم، در حالیکه اشتباه می کنند».

حال زار یک شخص آسوده

این مرد بسیار از این سخنان را به من گفت و حتی می خواست گریه کند. اما چندی بعد او را شاداب و سر حال دیدم. تحرک بیشتر داشت، نشاط خاصی وجودش را فرا گرفته بود. علت را پرسیدم. معلوم شد دچار زخم معده شده که برای رفع آن ناچار به مراجعه به دکترهای متخصص و تلاش است و رنج و درد، قسمتی از روزگارش را تیره می سازد و بقیه ایام را که بعد از این رنج است به

خوشی می گذراند. ضمناً خانمش هم دچار درد معده شده که برای معالجه او ناچار شده به اروپا برود و برای سلامت او تلاشهایی بکند و وجوهی بپردازد و همین امور او را شاد کرده است.

تجزیه و تحلیل روانی

بیاییم و حالت این مرد را تجزیه و تحلیل کنیم. چرا در ابتدا ناراحت و کسل بود و سپس شادمان گردید؟ آیا علت جز آن است که رنج و غمی در زندگی او پدید آمد و این رنج توانست در ایام زندگی لحظات شادمانی که واکنش آن حزنها بود، ایجاد کند؟ راستی اینست که شادمانی عکس العمل و دنباله حتمی حزن است و جز با وجود آمدن حزن، شادمانی به وجود نمی آید. این است که قرآن فرمود: "ان مع العسر یسری ثم ان مع العسر یسری". همانا که همراه سختی آسانی و همراه گرفتگی گشادگی است. این عکس العمل طبیعی است.

داستان لقمان حکیم

می گویند لقمان حکیم به پسر خود نصیحت کرد که در زندگی بهترین غذاها را تناول کند و در بهترین بسترها بخسبد و بهترین لباسها را بپوشد و همه امور حیات را به بهترین وضع صورت دهد. پسر که پدر را عاقل و حکیم می دانست، از این گفتار تعجب کرد که این پند عملی نیست، زیرا برای همه، فراهم کردن بهترین وسائل میسر نمی باشد. لقمان در پاسخ فرمود که منظورم این نیست که همواره لذیذترین غذاها و بهترین بسترها را برای خود فراهم سازی و بهترین البسه را بپوشی.

راز کسب لذت

مقصود این است که آنقدر به خود محرومیت بده که کوچکترین وسائل در نظرت لذت بخش باشد. آنقدر گرسنگی بکش که یک لقمه نان جوین در نظرت بهترین غذاها جلوه نماید. سعدی علیه الرحمه می فرماید:

ای سیر ترا نان جوین خوش ننماید معشوق منست آنکه به نزدیک تو زشت است

آنقدر در خواب به خود تنگی ده که چنان محتاج خواب شوی که بر روی سنگ راحت ترین خوابها را طی کنی و آنقدر تن خود را با البسه نرم مپوش که خشن ترین لباسها در نظرت مطبوع جلوه کند و آنقدر از شهوت دور باش که یک کنیز سیاه چون حوری بهشت در نظرت آید.

لذت در قبال رنج است

بنابراین روشن گردید که اصولاً لغت لذت وجود پیدا نمی کند مگر این که قبلاً رنج و سختی صورت پذیرد. تا مقدمات رنج و زحمت نباشد، مفهوم و اصل و کنه لذت پدید نمی آید. در این باره فکر کنید تا حقیقت را دریابید. یک کارگر ساختمان که از صبح تا غروب بیل می زند و کلنگ به زمین می کوبد، وقتی که شب خسته و کوفته به منزل می رود و قدری استراحت می کند و یکی دو فنجان چای می نوشد، معنی لذت راحت را که پس از آن سختی فراهم شده خوب درک می کند. در کتاب "بهاگوت گیتا" (کتاب مقدس هندو) می گوید: آن کس که قلبش در بحبوحه گرفتاری دچار اضطراب نیست و در هنگام جستجوی مسرتها راه اشتیاق افراطی نمی پیماید و حس ترس و غضب را از وجود خود دور کرده، او را خردمند صاحب نظر می دانند.

قانون علمی در عالم

این قانون منحصر به بشر نیست، بلکه یک قانون عالمی است که مشمول تمام مخلوقات می شود. شما یک شیر را می بینید که با هزاران زحمت و کمین کردن و در میان نیزارها پرسه زدن و جستجو کردن و سپس مدتی تعقیب و دنبال نمودن، شکاری را به چنگ می آورد و بعد از این همه تلاش و رنج چند دقیقه ای با لذت خوردن آن سرگرم است.

تجلی قانون در نبات

یک نبات چه مراتها می کشد که ریشه اش را در خاک رشد می دهد، با سنگها و موانع و گرفتاریها و آفات مبارزه می کند، با زحمت سر از خاک بیرون می آورد. وقتی سایه اش بیرون آمد، چه رنجهای می برد و چقدر از وجود هوا و برف و باران و باد و حشرات و آفات و میکروبها عذاب می کشد تا وقتی از این گرفتاریها رهید و برگهایش شاداب و ساقه اش ستر شد، آنگاه از آبی که به پای او

می دهند و اشعه خورشید که بر ساقه و برگهایش می تابد و شیره غذایی را می پزد و عناصر زمینی که با ریشه جان به سوی خود می کشد، لذتی را درک نماید.

تجلی در کرات و در عالم

کرات هم همین حال را دارند و با این که ما از وضع آنها خبر نداریم، اما احساس می کنیم که این همه گردش و فعالیت و سرگشتگی و رنجی که می کشند در قبال آن مسلماً لذاتی احساس می کنند. پس باید دانست که لغت لذت در مقابل رنج به وجود آمده و لذت وقتی است که انسان محنت بسیار بکشد. هنگامی موفق گردید، لذت تجلی می کند.

همه امور لذت است

پس ای برادران و خواهران: شکرگزار باشید. چگونه می خواهید از زیر بار سختیها فرار کنید؟ کجا بروید که اوضاع چنین نباشد. اگر به حقیقت امر فکر کنید، همه اش لذت است. کجای آن را سختی حساب می کنید؟ تا وقتی کودکی بودید، دستتان به انجام کاری نمی رسید و هر کاری که می خواستید بکنید پدر و مادر مزاحم می شدند و این وضع را سختی و فشار می پنداشتید. بزرگ که شدید آرزوی بسیار در مغز می پرورانید، ولی وسیله عملی کردن آن را ندارید. هر دو دوره سخت است. اما اگر خوب بنگرید و به فلسفه ممانعت پدر و مادر و حکمت دسترسی نداشتن به انجام همه تمنیات دقیق شوید، می بینید همه اش لذت است. چه بسا که همان کودک با انجام خواسته اش وسائل بدبختی و تباهی خود را فراهم کند. همین طور است یک مرد یا زن نسبت به تمنیات خود، زیرا از حقایق خیر ندارد و نمی داند که چه خواهد شد. حال میل دارید همه اش را سختی حساب کنید یا همه را لذت بدانید.

صبر داروی فشار و غم

هنگامی که منتهای سختی و فشار به کسی وارد می آید، اگر سختی را تحمل کند و صبر روا دارد، آن فشارها می گذرند و روزگار خوش فرا می رسد، در حالیکه چندان ناراحتی زیادی تحمل نکرده است. اما اگر در خلال فشارها ناسزا گفت، خود را باخت، خویشتن را ناراحت کرد و لحظات عمر را به سختی و غم و ناراحتی گذراند و خدای نکرده کلمات زشت و کفرآمیز بر زبان راند، مقدر کار خود را می کند. اما اگر صبر کرد، دقایق بر او چندان سخت نگذشته، ولی مقدر از او گذشته است.

خلاصه مطالب بالا در یک دو بیت

درک لذات نی توان کردن	تانیبنی ذلالت ، آزدن
چون کشی رنج و محنت دوران	لذت ، آنگاه بهره بر چیدن